گفت‌وگوی «جوان» با برادر شهید احمد حیدری که در عملیات والفجر ۸ آسمانی شد

احمد اخلاص در جهاد را از پدرش آموخته بود

صغری خیل فرهنگ

شهید احمد حیدری فرزند مرحوم «آیت‌الله حاج شیخ نورالدین حیدری زنجانی» مبارز دوران ستمشاهی بود. نوجوان ۱۷ساله‌ای که سابقه خدمت جهادی و رزمی‌اش در میدان‌های رزم کردستان و جنوب مثال‌زدنی بود. پدرش آیت‌الله حاج نورالدین حیدری عالمی بود که پس از پیروزی انقلاب اسلامی، به عنوان نخستین نماینده ولی‌فقیه در سپاه کردستان انتخاب شد و تلاش‌های ایشان در سرزمین مجاهدت‌های خاموش هرگز از یاد نخواهد رفت. احمد آن روزها خیلی خوب توانست از امتیاز آقازادگی استفاده کند و در یکی از سخت‌ترین و خطرناک‌ترین نقاط جبهه حاضر شود. برادرش می‌گوید: «زمانی که احمد به جبهه‌های کردستان اعزام شد، پدر به صورت اتفاقی برای سرکشی به محور عملیاتی رفته بود که آنجا احمد را می‌بیند. برادرم نگران می‌شود و به همراهان پدر می‌گوید که به هیچ عنوان از نسبت من با حاج آقا صحبتی نشود. چون من به عنوان یک بسیجی به اینجا اعزام شده‌ام و نمی‌خواهم تحت تأثیر موقعیت حاج آقا از اینجا به منطقه‌ای دیگر منتقل شوم. می‌خواهم همین جا به همین شکل ادامه بدهم.» آن روزها! یک پای احمد در مدرسه بود و یک پایش در مناطق محروم، اما وقت عملیات که می‌شد خودش را به منطقه می‌رساند و در نهایت ۲۳بهمن ۱۳۶۴ در پشت دریاچه نمک در روند اجرای عملیات والفجر ۸ به شهادت رسید. آنچه در پی می‌آید ماحصل گفت‌وگوی ما با محمدودود حیدری برادر شهید احمد حیدری است تا از برادر شهیدش احمد حیدری و پسرعموی شهیدش جمشید حیدری بگوید. جمشید در عملیات کربلای ۵ آسمانی شد.

سمت راست حضرت آقا مرحوم نورالدین حیدری پدر شهید احمد حیدری - سال ۶۰ کردستان

ابتدا یادی کنیم از پدرتان که به تازگی مرحوم شدند، گویا ایشان از مبارزان انقلابی هم بودند؟

پدرم نورالدین حیدری مدارج عالی حوزه را در محضر اساتید معظمی چون امام خمینی(ره)، آیت‌الله گلپایگانی، آیت‌الله اراکی و آیت‌الله مرعشی نجفی تلمذ و تا سطح اجتهاد تحصیل کرده بود. پدر خیلی به آیت‌الله مرعشی نزدیک بود. ایشان فعالیت‌ها و مبارزات زیادی در دوران شاه داشت. چندین مرتبه سابقه دستگیری توسط ساواک و ژاندارمری داشت و بارها به خاطر منبرهایش تذکر گرفته بود.

پدر از دوران شاه تبلیغ اجتهاد را در مناطق محروم شروع کرده و چندین مسجد در مناطقی که برای کار تبلیغ رفته بود احداث کرد. ایشان عاشق مردم بود و ارتباط خیلی خوبی با مردم داشت. همین روحیه انقلابی باعث شد تا با آغاز جنگ تحمیلی به عنوان یک روحانی رزمی - تبلیغی در جبهه‌ها حضور پیدا کند.

ایشان در دوران دفاع مقدس چه مسئولیت‌هایی داشتند؟

پدر از زمان آشوب‌های مرزی کردستان و روزهای ابتدایی جنگ در منطقه حضور پیدا کرد. در طول این مدت نمایندگی‌های مختلفی را از امام خمینی (ره) و مراجع حوزه علمیه در مناطق محروم بر عهده داشت. ایشان اولین نماینده امام (ره) در سپاه کردستان بود که بعدها به نمایندگی ایشان در لشکر ۱۷ علی‌بن ابیطالب(ع) منصوب شد. پدر یک روحانی قدیمی با سابقه تبلیغی و رزمی بود که تا پایان جنگ در جبهه‌های جنگ ماند و بعد از آن تا اتمام درگیری با کومله و دمکرات در غرب کشور تا سال های ۷۳- ۷۲ حضور داشت. ایشان یک چهره خدوم و پدر معنوی رزمندگان و فرماندهی رزمی بود.

مرحوم پدرم چند ویژگی برجسته داشت. اول اینکه حامی محرومان بود و عمر خود را در خدمت به آنها صرف کرد. دوم اینکه پدر به عنوان یک روحانی شیعه عامل وحدت شیعه و سنی بود. علمای اهل سنت بسیاری ایشان را قبول داشتند و خط امام (ره) را دنبال می‌کردند که ارتباط‌شان با علمای اهل سنت یک ارتباط وسیع، برادرانه، انقلابی و دوستانه بود. پدر همواره مسیر وحدت را در پیش گرفت که همین عاملی شد که بسیاری از علمای اهل سنت نگاه‌شان به اسلام اصیل و انقلاب امام (ره) جلب شود و سومین مشخصه ایشان حامی و طرفداری‌شان از مردم محروم بود. در این زمینه خاطرات زیادی از ایشان بر جای مانده که در کتاب «فرزند کردستان» به همت انتشارات سوره مهر منتشر شده است. تمامی این شاخصه‌ها از پدر یک شخصیت مردمی ساخته بود که تا همین اواخر حیات پربرکت‌شان هم ارتباط‌شان با مردم و رزمنده‌ها پابرجا بود. تا اینکه ایشان یازدهم آذر امسال در لحظه اذان مغرب حین ورود به مسجدی که خودش بانی احداثش بود، به رحمت خدا رفت و به برادر شهیدم احمد حیدری ملحق شد.

فعالیت‌های انقلابی و مجاهدت‌های پدر در میادین جهادی و رزم چقدر روی تصمیم برادرتان احمد و اعزامش به جبهه تأثیر داشت؟

خانواده ما یک خانواده مذهبی، انقلابی و فرهنگی بود و بچه‌ها در این فضا رشد پیدا کردند. هر دو برادر بزرگ‌ترم با شروع جنگ تحمیلی قدم در میدان نبرد گذاشتند. طبیعتاً فضای خانه بی‌تأثیر نیست. پدرم در سال‌های ۱۳۶۰ – ۱۳۵۹ در قامت یک بسیجی ساده در جبهه حضور پیدا کرد و بعد از تثبیت حضورش به عنوان اولین نماینده امام در سپاه کردستان منصوب شد. ایشان به عنوان یک طلبه رزمی- تبلیغی فعالیت کرد و مأمن و پناهگاهی برای رزمنده‌ها، خانواده شهدا و مردم محروم آن مناطق بود. ایشان حدود سه سال فرمانده پایگاه حاجی‌آباد کردستان بود. همه این اوضاع و احوال در خانواده تأثیر خودش را داشت و نوع تربیت دینی و مکتبی برادرم احمد، از او یک انسان دغدغه‌مند ساخته بود که همواره به فکر کمک به مردم و انقلاب بود که در جنگ تحمیلی بروز و ظهور پیدا کرد. احمد فردی بود که استقلال عملی کامل داشت.

زمانی که احمد به جبهه‌های کردستان اعزام شد، پدر به صورت اتفاقی برای سرکشی به محور عملیاتی می‌رود. آنجا احمد را می‌بیند. برادرم نگران می‌شود و به همراهان پدر می‌گوید به هیچ عنوان از نسبت من با حاج آقا صحبتی نشود، چون من به عنوان یک بسیجی به اینجا اعزام شده‌ام و نمی‌خواهم تحت تأثیر موقعیت حاج آقا قرار بگیرم. می‌خواهم همین جا به همین شکل ادامه دهم.

حقیقتاً هم خانواده مخالفتی با حضور ایشان و برادر بزرگ‌ترمان محمود در جبهه نداشت. آنها هیچ‌گاه با مخالفت والدین‌مان روبه‌رو نشدند. پدرم می‌گفت زمانی که احمد ابراز تمایل کرد به جبهه برود، تنها یک جمله به ایشان گفتم «برو پسرم به امان خدا.» خوب به یاد دارم در مقطعی فقط مادر، خواهر و من در خانه بودیم و همه مردان خانه در جبهه حضور داشتند.

احمد چند سال داشت که راهی جبهه شد؟

برادرم شهید احمد حیدری متولد ۱۳۴۷ بود و ۱۴ سال و نیم بیشتر نداشت که وارد عرصه جهاد شد. احمد در دو عرصه بسیار فعال بود. یکی مربوط به جبهه‌های جنوب و غرب می‌شود که حدود دو سال‌ونیم طول کشید و دیگری هم مربوط به حضورش در فعالیت‌های جهادی همراه با بچه‌های جهاد سازندگی در مناطق محروم در ساخت و ساز و امور کشاورزی می‌شود.

ایشان ابتدا در سپاه قم آموزش‌های لازم را دید و همراه با لشکر ۱۷ علی‌بن ابیطالب(ع) و گردان حضرت معصومه(س) به جبهه اعزام شد. احمد دوسال‌ونیم در جبهه حضور داشت. گاهی در جبهه جنوب به عنوان آرپی‌جی زن بود و گاهی در جبهه‌های غرب کردستان در مناطقی نظیر مریوان، سردشت و...

معمولاً روال فعالیت‌های ایشان به این صورت بود که دوران دبیرستان را غیر از زمان امتحانات در جبهه بود و زمان امتحانات به عقب برمی‌گشت و بعد از شرکت در امتحانات به جبهه می‌رفت، اما سال چهارم دبیرستان امتحاناتش را در جبهه داد. ایشان اینگونه تحصیلاتش را ادامه داد و دو ماهی قبل از فارغ‌التحصیلی از دبیرستان در بهمن ماه در عملیات والفجر ۸ به شهادت رسید. زمان شهادتش دانش‌آموز سال چهارم رشته برق هنرستان فنی قدس قم بود. احمد یا در جبهه بود یا در مدرسه و در کنار هردوی اینها در امور جهادی هم فعالیت داشت.

کمی از شاخصه اخلاقی ایشان بگویید. چطور برادری برای شما و چگونه فرزندی برای خانواده بود؟

احمد شخصیت بسیار آرام و متواضعی داشت. از کارهایی که انجام می‌داد صحبت نمی‌کرد. وقتی از جبهه برمی‌گشت و مورد سؤال مادرمان قرار می‌گرفت، می‌گفت: «من یک بسیجی هستم که می‌روم جبهه و قدم می‌زنم.»

شهید احمد حیدری در سن ۱۴ سالگی

> زمانی که احمد به جبهه‌های کردستان اعزام شد، پدر به صورت اتفاقی برای سرکشی به محور عملیاتی می‌رود. آنجا احمد را می‌بیند. برادرم نگران می‌شود و به همراهان پدر می‌گوید به هیچ عنوان از نسبت من با حاج آقا صحبتی نشود، چون من به عنوان یک بسیجی به اینجا اعزام شده‌ام و نمی‌خواهم تحت تأثیر موقعیت حاج آقا قرار بگیرم

بعدها فهمیدیم که در عملیات عاشورای ۲ و والفجر ۸ در خط مقدم به عنوان آرپی‌جی زن حضور داشته است. یکی از معلمان دبیرستانی ایشان برایمان نقل می‌کرد که در یکی از اردوهای جهادی در مسیر روستا بودیم، من از احمد پرسیدم شما جبهه هم می‌روید؟ ایشان گفت خدا می‌داند! یعنی حتی آنجا هم حاضر نشد در مورد رفت‌وآمدش به جبهه صحبتی به میان بیاورد که خدایی ناکرده ریا شود. احمد اخلاص داشت و به خاطر همین اخلاصش بود که از ریا و فخرفروشی اجتناب می‌کرد. او همراه بچه‌های رزمنده‌ها و جهادی همسن و سالش با اخلاص مجاهدت کرد و نهایتاً محصول این فعالیت‌هایش هم اجری بود که با شهادت نصیبش شد. شخصیت آرام، خندان و محجوبی داشت. یکی از همرزمانش می‌گفت شهید احمد از آن دست رزمندگان مخلص بود که کمتر بروز و ظهور بیرونی داشت و بیشتر عمل می‌کرد و همین باعث می‌شد از حال و هوای فعالیت‌هایش صحبتی به میان نیاورد. برادرم اهتمام ویژه به واجبات و نماز جمعه داشت. احترام زیادی برای پدر و مادرم قائل بود. او خودش را خادم محرومان می‌دانست. همه شاخصه‌های وجودی احمد در آن شرایط سنی از او جوانی ساخت که توانست خیلی زود به سر منزل مقصود برسد.

شهادت برادرتان چطور رقم خورد؟

احمد همراه تعدادی از دوستان و هم‌محلی‌هایمان در روزهای قبل از عملیات والفجر ۸ به منطقه اعزام شدند. والفجر ۸ یکی از چند عملیات اصلی و برجسته ما در دوران دفاع مقدس محسوب می‌شد که از عملیات‌های برون مرزی بود و منجر به فتح فاو شد. دوستانی که همراه احمد بودند شهادتش را اینطور برایمان روایت کردند که در روز ۲۳ بهمن ۶۴ احمد و تعدادی از بچه‌ها در سنگر نشسته بودند. هنگام غروب خورشید و همزمان با صدای اذان مغرب احمد از جا برخاست و آستین‌هایش را بالا زد تا وضو بگیرد و به نماز بایستد. در همین حین مشاهده کرد که فردی در حال نزدیک شدن به سنگر بچه‌هاست و چهره‌اش دیده نمی‌شود، مشکوک شد که آن فرد ایرانی است یا عراقی، برای همین سلاحش را برداشت و به بیرون سنگر رفت. در همین حین گلوله آرپی‌جی کنار سنگر خورد و ترکش‌هایش به گردن و زانوی احمد اصابت کرد. همراهان او در سنگر همگی مجروح شدند و احمد در ۲۳ بهمن ۶۴ در سن ۱۷ سالگی در عملیات والفجر ۸ به شهادت رسید.

زمان شهادت برادرتان پدر در جبهه بودند، چطور خبر شهادت ایشان را شنیدند؟

زمانی که برادرم احمد به شهادت رسید، پدر در جبهه کردستان بود و از شهادت احمد اطلاعی نداشت. بعد از شهادتش از سپاه قم به منزل ما آمدند و خبر شهادت را دادند.

به ما گفتند برای تحویل پیکر شهید به سپاه برویم. آن زمان برادرم محمود هم در جبهه بود. برای همین چند روزی طول کشید تا برادر و پدرمان از جبهه بیایند و پیکر برادرم را تحویل بگیرند.

پدرمان اگرچه داغ فرزند دیده بود، اما صلابت خاصی داشت و در شهادت برادرم ضعفی از خود نشان نداد. ایشان در چند روز بسیار محدود مراسم‌های شهادت احمد را برگزار کرد و خیلی زود به منطقه بازگشت. چون شرایط خاصی در منطقه وجود داشت و نیاز به حضور ایشان بود. ما هیچ‌گاه اشک‌های پدر را در غم از دست دادن فرزندش ندیدیم. همیشه نگاه عمیق همراه با معرفت به شهادت احمد داشت.

خاطره‌ای از مراسم تشییع و تدفین ایشان دارید؟

بله، اتفاقاً به خوبی به یاد دارم که لشکر ۱۷علی‌بن ابیطالب(ع) در عملیات والفجر۸، ۳۴ شهید تقدیم کرده بود که همه شهدا را به قم آورده و در یک روز تشییع و به خاک سپردند.

جالب این بود که دو شهید به نام «احمد حیدری» در میان شهدای والفجر ۸ وجود داشت. مردم همراه و شهیدپرور شهدا را تا گلزار شهدای قم همراهی کردند و آنجا به خاک سپردند. حالا ما دو شهید با یک نام یعنی احمد حیدری در گلزار شهدای قم داریم که یادشان را گرامی می‌داریم.

وصیتنامه‌ای هم از برادرتان بر جای مانده است؟

با توجه به سنی که احمد داشت از او یک وصیتنامه بسیار پرمعنا و معرفتی بر جای مانده است. ماهیت کلی وصیتنامه شهید دفاع از انقلاب و اسلام است. ایشان در وصیتنامه‌اش برای تک‌تک اعضای خانواده، پدر و مادر، خواهر و برادرهایش توصیه‌ها و تأکیدات زیادی داشت و سفارش‌هایی را برای همسن و سالان خود به جای گذاشت.

احمد برای برادرم محمود چنین نوشت: «برادر عزیزم یار مقاومی برای اسلام باش.» ایشان برای من هم نوشته است: «وقتی بزرگ‌تر شدی اسلحه من را به دست بگیر و علیه دشمنان برخیز.» احمد چند خطی هم برای تنها خواهرمان نوشته و او را به حفظ حجاب توصیه کرده است.

در ادامه شهید احمد حیدری در وصیتنامه‌اش به تقوا، دنیا گریزی، ساده‌زیستی و دوری از مال اشاره و روایتی از سلمان فارسی را بازگو می‌کند: «سلمان از صحابه پیامبر بود اما جز اندکی از مال دنیا برداشت نکرد، شاید ما نتوانیم مانند آنها بشویم اما سعی کنیم که خیلی هم از آنها عقب نمانیم.»

گویا خانواده حیدری شهید دیگری هم دارد، ایشان را هم معرفی کنید.

بله، شهید دوم خانواده شهید جمشید حیدری است. ایشان پسرعموی ما بود که با شهید احمد ارتباط خیلی نزدیک و برادرانه‌ای داشت. جمشید طلبه بود و یک‌سالی از برادرم احمد کوچک‌تر بود و دقیقاً یک سال بعد از شهادت احمد به شهادت رسید. جمشید در مدت یک سال دوری از احمد بسیار دلتنگ او می‌شد و برای تسلی خاطرش به مزار برادرم در قم سر می‌زد.

> شهید دوم خانواده شهید جمشید حیدری است. ایشان پسرعموی ما بود که با شهید احمد ارتباط خیلی نزدیک و برادرانه‌ای داشت. جمشید طلبه بود و یک‌سالی از برادرم احمد کوچک‌تر بود و دقیقاً یک سال بعد از شهادت احمد به شهادت رسید. جمشید در مدت یک سال دوری از احمد بسیار دلتنگ او می‌شد و برای تسلی خاطرش به مزار برادرم در قم سر می‌زد

پسرعموهای شهید، احمد و جمشید حیدری

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۴۲۵

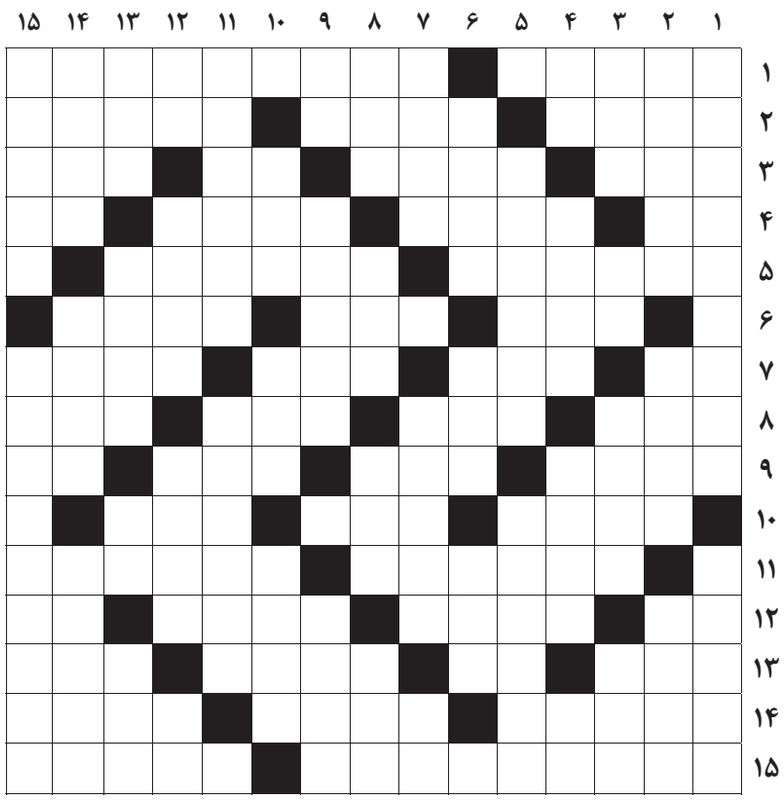

از راست به چپ

■ ۱- تکیه کلام ورزشکاران ما در میادین ورزشی- بلندترین نقطه استان لرستان ■ ۲- متانت- روباه- نی هندی ■ ۳- واحد اندازه‌گیری- بیابان- سرخ کمرنگ- چینه دیوار ■ ۴- اسم آذری- لقب حضرت موسی- سمت راست- دشمن سخت ■ ۵- چند تا لاله- جیره و مواجب ■ ۶- آقا و سرور- آخرین وعده عبادت پنجگانه- لحظه سخت خداحافظی ■ ۷- سرکه- رقت قلب- مسافرت دسته‌جمعی- وزش باد ■ ۸- نظرات انتخاباتی- آفت سخاوت- پرچم- از حروف انگلیسی ■ ۹- نمره شاگرد زرنگ- کمانگیر شاهنامه- رهبر سوریه- یار کارتونی پت ■ ۱۰- از جاده‌های خطرناک کشور- مادر آذری- واحدی برای کباب ■ ۱۱- بوستان معروف شهر تبریز- شجاع و نترس ■ ۱۲- کلمه شگفتی- جزیره‌ای در اندونزی- خواب خوش- تکرارش چاهی است معروف ■ ۱۳- بلندترین استخوان بدن- پیچیدن- برنا- محل تلاقی زمین و آسمان ■ ۱۴- بزرگ‌ترین شهر هند- فیلسوف نوبل برده انگلیسی- آواز دسته جمعی ■ ۱۵- مورد هدف قرار دادن- اسپانیای مسلمانان

از بالا به پایین

■ ۱- از اسامی قیامت- دانشگاه معروف فرانسه ■ ۲- نمازگزاردن پشت سر پیش‌نماز- زشت- حاشیه سفید کتاب ■ ۳- عیب و ننگ- تکیه بر پشتی- سوره سبحان- خبر ■ ۴- طایفه غیور کشورمان- بیماری پوستی که بر اثر حساسیت به مواد غذایی و دارویی به وجود می‌آید- توبه‌کننده- پول ژاپن ■ ۵- دیدار و بخشش و نیکی به خویشاوندان- مایعی در بین قرنیه و عدسی چشم ■ ۶- شب‌زنده‌داری- قربانگاه حاجیان- از ورزش‌های اشرافی ■ ۷- وسیله‌ای برای جابه‌جایی اجسام سنگین- از لوازم و اثاثیه پزشکی و بیمارستانی- همسایه تهران ■ ۸- ضمیر محترمانه- نمونه خروار- چرخ فولادی تانک- ... ثم‌الدار ■ ۹- خیس- مأمور تشریفات در عصر صفوی- بهترین گلزن جام جهانی ۱۹۸۲ اسپانیا ■ ۱۰- پیروان یک دین- جایز و شایسته- کیسه چرمی ■ ۱۱- ترشی چاشنی غذا- نوعی دارو ■ ۱۲- رمق آخر- تارمی چوبی یا فلزی- جولانگاه کشتی‌ها- آفت نباتی ■ ۱۳- گنجه لباس- اسب بارکش- نیم ساعت!- گندم سوده شده ■ ۱۴- زحمت و دردسر- مجلسی در انگلیس- از شهرهای مقاوم در هشت سال دفاع مقدس ■ ۱۵- نمایان و آشکار- نخستین قبله و سومین شهر مقدس مسلمانان

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۵	۴		۳				۶	
			۶	۹				
۳							۴	
					۲			۷
۹			۷					
		۴	۹		۳			۲
			۱	۲				
۲						۵		۶
۶		۹				۷		

جدول کلمات متقاطع
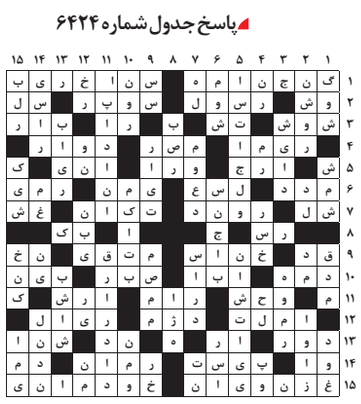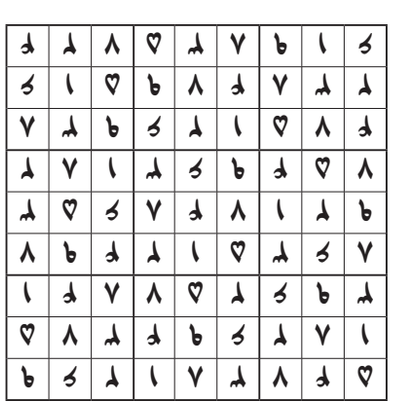
پاسخ جدول شماره ۶۴۲۴